



۲۰۱۷/۰۱/۳۱



هیله نوری

انتخاب از: حمید انوری

گلبدین را خوبتر بشناسید

سند: یک عضو ناراض، معامله گری های ضد ملی حزب اسلامی را فاش

می سازد

۰۷ دلو ۱۳۹۵ نویسنده: هیله نوری



این روزها رسانه ها از معامله دیگر حزب اسلامی سخن می گویند که تلاش دارد زندانیان جنایتکار طالب را زیر نام عضو حزب بر اساس معاهده خایانه ای که با دولت بسته رها سازد. در یک میزگرد تلویزیونی، فرد بزدلی به نام فضل الله واحدی درین مورد تحلیل ارائه کرده با تملق گفت فکر نمی کند حزب اسلامی با چنین کاری، تاریخچه اش را مخدوش و خراب سازد. اما واقعیت اینست که تاریخ این حزب منفور و بیگانه پرست، به جنایت و راکت پرانی در کابل خلاصه نشده، بلکه مملو از معامله های ضد ملی و شیطانی است که اسناد کافی در مورد موجود است. در سال ۱۳۶۶، یک عضو ناراض این حزب بصورت ناشناس نامه سرگشاده ای را در پشاور وسیعا پخش کرد که در آن به گوشه هایی از زد و بندها و مزدوری های این باند سیاه و بخصوص رهبر بیمارش در جریان جنگ مقاومت ضد روسی اشاره دارد. من آنرا بازتایپ و همراه با اصل سند جهت انتشار در سایت «حزب همبستگی افغانستان» تقدیم می دارم.

بنام خدا

گلبدین را خوبتر بشناسید

این سند افشاگر در سال ۱۳۶۶ توسط یک عضو ناراض حزب اسلامی گلبدین به زبانهای دری، پشتو و انگلیسی در پشاور وسیعاً پخش شده بود. «حزب همبستگی افغانستان» آنرا بازپخش می‌کند.

برادران و خواهران مسلمان از شما خواهش می‌کنم که بخاطر خدا و خون شهیدان ما به درد دل ما گوش کنید و این کاغذ را تا آخر به غور بخوانید دیگر نمی‌توانم بنام مسلمان خاموش باشم و خیانت‌هایی را که در حق جهاد و مردم ما می‌شود پت کنم. من یکی از اعضای حزب اسلامی مربوط حکمتیار صاحب هستم. پدر من هم مثل فامیل ایشان به قندز مهاجرت کرده بودند، از خوردی یکدیگر را می‌شناختیم. سرگذشت شخصی انجنیر صاحب را نمی‌خواهم بگویم خوب نیست. منتها از یک سن و سال کلان‌تر شروع می‌کنم که او را محمد سرور خان ناشر به لحاظ قومی در لیسه قندز داخل کرد. در همان وقت پرچمی ها کم کار می‌کردند. سلیمان لایق به اعتبار پدرش که پیر پلخمری گفته می‌شد و در قندز هم رسوخ داشت آزادانه کار می‌کرد. آن زمان زیاد از این چیزها نمی‌فهمیدیم به همین ناهمی تعداد زیادی هواخواه سلیمان لایق شدند - البته در آن وقت بنام «مجددی» یاد می‌شد. برادر ما گلبدین خان که آن زمان تخلص نداشت از رفیق های زور سلیمان لایق و نظام‌الدین بود که بعد بنام تهذیب لقب گرفت. در تمام مجلس های خصوصی و عمومی شان حاضر می‌شد تا که دوره لیسه را خلاص کردیم و به پوهنتون کابل داخل شدیم.

با روس ها و متحدین وطنی جنگ نبود فقط انتظار می‌کشیدند که شوروی ها به دیگر گروپ ها حمله کنند این ها از پشت سر می‌رفتند و مجاهدین را زیر آتش می‌گرفتند. هر قوماندانی را که در داخل می‌کشند ۵۰ هزار افغانی جایزه دولت می‌داد از هر مجاهد عادی ۲۰ هزار.

گلبدین به فاکولته انجنیری تقسیمات شد و من به یک فاکولته دیگر. در این جا بعضی چیزهایی که ما از آنها بی خبر بودیم برای ما معلوم شد. بسیار چیزها را فهمیدیم. کش و گیر مسلمان ها و کمونست ها زیاد بود و ما هم که از اطراف آمده بودیم معلومدار که صف مسلمان ها را قوی کردیم. در اینجا دیدیم که گلبدین خان هم دنبال ما آمد و به مسلمان ها یکجا شد حیران شدیم و گفتیم که رهنمایی خدا باشد. چند وقت بعد بین خود برادران مسلمان دوکندی پیدا شد و بعضی شکررنجی‌ها و خوب دقت کردیم که سرمنشا نفاق گلبدین خان است. این بی‌اتفاقی کم کم زیاد می‌شد خو برادر شهید و مبارز ما حبیب‌الرحمن همه را نصیحت می‌کرد و نمی‌ماند که کارها خراب شود. خلاصه هنوز سه سمستر از درس‌های ما پوره نشده بود که در پوهنتون بین کمونست ها و مسلمان ها جنگ سختی شد و یک نفر از طرف مقابل بنام «سیدال» به قتل رسید و در آن زدن زدن هیچ کس نفهمید که او چطور کشته شد. به اثر آن یک تعداد برادرها بندی شدند. چند روز بعد گلبدین خان سوت و لغت برآمد و به درس‌ها دوام داد. کمی بعد کودتای داود شد و در همان سال اول برادر ما حبیب‌الرحمن را با تعداد زیادی از برادران دیگر شهید کردند و چندین صاحب‌منصب از میدان هوایی بگرام گرفتار شدند. باقیمانده آهسته آهسته پوهنتون را ترک گفتیم و به پشاور آمدیم.

مردم را حتی زنده در می‌دادند، زنده به دریا می‌انداختند که شما به گروپ دیگر تعلق دارید. ملانماهایی در میان بودند که اصلاً معلوم نمی‌شد چکاره اند و همیشه فتوا می‌دادند که دیگر تنظیم‌ها کافر اند



کشتن آنها روا است و مال شان هم به جمله غنیمت است.

آوازه ها در پشاور این طور بود که گلبدین خان دستوری بین ما آمده و لست برادران را هم او به دولت داده است و به همین سبب بین برادران در خود پشاور هم آزدگی ها و بگومگوهای پیدا شد. در این وقت کوشش کرد با حکومت وقت پاکستان راه پیدا کند و به وسیله یکی دو نفر پییلی {اعضای حزب «پیپلز پارٹی» (حزب مردم) بوتو} خصوصی با بوتو دیدار کرد و از او مقداری سلاح و کلدان را گرفت که بر علیه دولت داود خان اغتشاش را برپا می کنیم دیگر برادرها با آن مخالفت کردند ولی فشار بوتو و اصرار گلبدین خان آخر سبب شد که چند تا برادران ما به جاهایی مختلف افغانستان رفتند و تک و تکی را شروع کردند که از آن خبر دارید. از آنجا که آمدند ناکام نفاقها زیاد شد و یک گروه از دیگر برادران جدا شدیم و بعد این گروه هم به وسیله گلبدین خان تجزیه شد و مرا هم به حساب وطندار و صد زبان بازی به گروه خود برد. که حالا بسیار پشیمان هستم ولی آن وقت فکر می کردم که خوب کرده و راستی هم به راه اسلام کار می کند. روز ما بسیار خراب بود چیزی نداشتیم ولی رابطه با حزب دولتی پاکستان خوب می شد کم کم قوت لایموت پیدا می شد. بعد از کودتای جنرال محمد ضیاالحق، حکمتیار صاحب کوشش کرد که به جماعت اسلامی پاکستان خود را نزدیک کند. چرا که آنها بسیار قدرت داشتند. ولی مودودی صاحب که مرد کلان و عالمی بود به او روی خودش نشان نداد و به اشخاص های دیگری رابطه اش بسیار خوب بود. بعد از کودتای شوروی ها و آمدن ترهکی دفعتهً وضع تغییر کرد و گلبدین خان که در آن وقت گروه ما را حزب اسلامی نام گذاشته بود به سفارت لیبیا در اسلام آباد تماس برقرار کرد یک ماه بعد پول زیادی بدست آمد. گرچه اندازه صحیح آن برای ما معلوم نبود ولی کارهای ما کم کم سربراه شد چند تا تفنگ و تفنگچه از وقت بوتو داشتیم و پیسه هم از لیبیا آمد و چند نفر را بداخل روان کردیم که فعالیت کند. نفرهای ما بعداً معلوم شد عوض ترهکی به ضد دیگران فعالیت می کردند و از همان وقت کم کم برای بعضی برادران مخلص شک هایی پیدا می شد و باز هم می گفتیم ممکن حساب های باشد که ما نمی دانیم. خلاصه جریان زیاد است که کتابها می شود کوتاه سخن را به شما می گویم که بعد چه دیدیم و چه کردیم. در بین خود حزب چند تا گروه خاص ساخته شد که ما پسان خبر شدیم. اینها چند دفعه پلان های کودتا را بر علیه ترهکی و امین فاش کردند و به دولت راپور دادند و آوازه بود که دستور حکمتیار صاحب بود، و او خوب تر می فهمید که چه بشود. یک بار که همه مسلمانها می خواستند در کل ولایت شورش کنند ولی همین شبکه مخفی حزب آن را راپور دادند. به همین واسطه بود که در چنداول بسیار برادران ما به شهادت رسیدند و ناکام شد. دفعه دیگر تعدادی صاحب منصبان عسکری و پولیس بکلی آمادگی گرفتند که کودتا کنند و لستها تیار شد و با حکمتیار صاحب قسم ها کردند و خودش هم تا لوگر رفت و تمام کارها تیار شد لیکن دو روز پیش از وقت همه گرفتار شدند و معلوم شد که تمام نام ها و راپورها را به حفیظالله خاین داده بود. بعد که غند اسمار حرکت کرد و کل عسکری جلال آباد و چغه سرای هم به آنها همدست شدند دوازده ملیون افغانی حفیظالله خاین روان کرد که غند اسمار را تخریب کنند. همین طور هم کردند که تمام سلاحهای شان هم بر باد رفت و عسکرها و صاحب منصبهای شان هم تیت و پرک شدند و یک تعداد شان گرفتار شدند و شهید شدند. پس از این واقعه انجنیر صاحب در یک مذاکرات خصوصی گفت که امین قدرت را به ما واگذار می کند و ما باید این فرصت را از دست ندهیم همه ما به چرت رفتیم و حیران ماندیم که چه گپ است. خو باز هم فکر کردیم که البته به خیر ماست و به خیر اسلام است. چند روز صبر کنید تا چه می شود. کمی بعد

یعنی وقتی که لشکر روس ها با بیرک لعین داخل افغانستان شده بودند به یک تعداد ما فرمان داد که بداخل بروند. من با چند برادر دگر به کوهدامن و کوهستان رفتیم. یک ماه بعد که کم کم بلد شدیم و راه و چاه را شناختیم دیدیم که برادران ما از حکومت پول و سلاح می گیرند. گفتیم این چه گپ است و چه حساب است گفتند که دستوری است پروا ندارد همه تکنیکی می باشد بعد دیدیم که با همان سلاح و مرمی دولتی به جان دیگر مجاهدین فیر می کنند شب به خانه های مردم می روند و پول و مال شان را می گیرند و به کسانی که به دیگر تنظیم ها بودند بی حرمتی می کردند. با روس ها و متحدین وطنی جنگ نبود فقط انتظار می کشیدند که شوروی ها به دیگر گروپ ها حمله کنند این ها از پشت سر می رفتند و مجاهدین را زیر آتش می گرفتند. هر قوماندانی را که در داخل می کشتند ۵۰ هزار افغانی جایزه دولت می داد از هر مجاهد عادی ۲۰ هزار. سر قوماندان هایی که از پشاور روان می کردند یکصد هزار افغانی جایزه بود. دل ما از این جنایت به کفیدن رسیده بود هیچ چیزی گفته نمی توانستیم، مجبور آنجا را ترک کردم و با چند برادر دیگر به مناطق قندز و تخار و بغلان و مزارشریف رفتیم. در هر جا همین رقم کارها را دیدیم که از چشم انسان خون می آید در تنهایی گریه می کردیم. دیدنی هایی بود که من از گفتن آنها ننگ می کنم. مردم را حتی زنده در می دادند، زنده به دریا می انداختند که شما به گروپ دیگر تعلق دارید. ملانماهایی در میان بودند که اصلاً معلوم نمی شد چکاره اند و همیشه فتوا می دادند که دیگر تنظیم ها کافر اند کشتن آنها روا است و مال شان هم به جمله غنیمت است. خرمن های شان را می سوختاندند و چه کارهای دیگری که روس ها هم در اول آن کارها را نمی کردند. مردم از این ظلم و ناروا بسیار مهاجر شدند و کمی هم خود را به دولت تسلیم کردند. از این دیدنی ها دل ما طاقت نکرد و پشاور آمدیم.

یکی دو ماه نگذشت که کارهای حزب رقم دیگر شد به تمام سنگرهای خود فرمان صادر کرد که دیگر تنظیم ها را تا که می توانید بزنید تا نوبت به ما برسد.

هنوز این سوال ها و آن ظلم و ناروا در کله ما دور می زد که دیدیم سه نفر از بلند رتبه های خاد کابل یعنی شنواری دگروال حبیب الله هدایت و برید جنرال غلام صدیق میرهکی پشاور آمدند و انجنیر صاحب در خانه که آنها بودند بدیدن شان رفت. بعد موتر و خانه و انطباط و مصارف برای شان مقرر شد. بین برادران مومن و مخلص گپ ها تا و بالا شد که این چه حساب است و باعث بدنامی حزب می شوند. این حرف ها به گوش حکمتیار صاحب رسید و در گفتارهای عمومی و خصوصی به همه فهماند که این ها از خود هستند از اول با حزب بودند، یکی دو ماه نگذشت که کارهای حزب رقم دیگر شد به تمام سنگرهای خود فرمان صادر کرد که دیگر تنظیم ها را تا که می توانید بزنید تا نوبت به ما برسد. راه های شان را بگیرید نمائید که دیگران بداخل قوت دار شوند. خداوند این فرمان را رسوا کرد و در پشاور از سوی گروپ های دیگر تکثیر گردید که همه از آن خبر شدند. پس از آمدن جنرال میرهکی همین طور خلقی ها و پرچی ها دفترها و جبهه های حزب را پر کردند پروگرام ها زیاد ساخته شد که در داخل و خارج حل شود. یک گروپ ترور وظیفه دار شد که بعضی از رهبرهای جهاد و اشخاص فهمیده و مخالف و قوماندان ها را ترور کنند تا یک اندازه هم موفق شدند و بسیار قوماندان ها در پشاور و در داخل از بین برداشته شد. مولوی شفیع الله صاحب که واقعاً یک مجاهد با ایمان و مسلمان خوب بود و روس ها از ترس او به کوه صافی جرئت نداشتند که بروند به وقت نماز از پشت سر بالایش فیر کردند و شهید شد. برای کشتن دیگر قوماندان ها مثل سید جگرن و اسمعیل خان و مولوی صاحب

حقانی، قوماندان عبدالحق و مسعود هم جایزه ماندند. عزیزالرحمن الفت و غروال را هم همین ها گفتند و پلان شان بود که استاد سیاف و استاد ربانی و مجددی و قاضی صاحب محمد امین وقاد و مولوی خالص را هم بدرک شان روان کنند خو اجل شان نیامده بود و تا حال زنده ماندند. در خود پاکستان شبکه های خاد تشکیل شد در پشاور، در کوئته، در کراچی و لاهور بکار شروع کردند. یک شبکه بسیار خطرناک و فعال زیر نظر مستقیم میرهکی و حکمتیار صاحب در پشاورمور اسلام آباد جور شد که پندی را هم اداره می کرد و برای این که مردم سرش نفهمند چند هتل و آپارتمان کرایه کردند و آنها را به یک نفر جانی و قاجاقبر بنام پالوان قیوم سپردند. نفرهای خاد و موترهایش از کابل می آیند و می روند و بود و باش شان از پندی و اسلام آباد همه در این جاست احوالات را همه از همین جا می گیرند و همین جا تسلیم می کنند چند لاری و موتر هم از بودجه خاد و حزب بوسیله میرهکی به اختیار همان قیوم است و به وسیله آنها چندین تن هیرویین و چرس و تریاک به هر سو برده می شود و عایدات آن به نفرهای خاد و حزب و فعالیت های شان تعلق دارد. یک بار او را پولیس نظامی به برگه گیر کرد و پشاور برد اما گلبدین خان بسیار واسطه ها و وسیله ها کرد و پول زیاد داد تا که او را خلاص کرد و ما آوازه کردیم که مجددی او را خلاص کردند و حالا هم همان شبکه گرم است و کار خود را می کنند. بر علاوه این رابطه ها و مسایل خویشاوندی های دیگری هم انجنیر صاحب حکمتیار با کابل دارند که آن را محکم ساخته می باشد چنانچه همشیره تهذیب عضو کلان بیروی سیاسی کابل را به برادر حکمتیار صاحب عروسی کرده بودند و پس از مرگ برادر آنرا در نکاح خود آورد و دختر اندر خود یعنی خواهرزاده تهذیب را به همایون جریر طوی کرد که این شخص از اودرزاده های بسیار نزدیک دستگیر ملحد است مشهور به دستگیر پنجشیری و از جمله کسانی است که سالها پیش دستگیر بیرق برادر کمونست ها بود و به همان رابطه به حکمتیار صاحب پیوست حالا می فهمید که گپ چیست و رابطه ها به کجا چسبیده است.

در این وقت انجنیر صاحب در جلسات متعدد به همه ما توصیه کرد که با پرچمی ها و خلقی ها کاری نداشته باشید هر کدام پیش شما آمد آن را در بغل بگیرید و این کار به نفع ما و شماست.

به این رقم حکمتیار صاحب هیچ وقت نمی خواست که ما در داخل و یا در باور با دیگر تنظیمها اتفاق داشته باشیم و این کار بسیار برادرهای ما را که از اول مسلمان بودند رنج می داد ولی از ترس کاری کرده نمی شد. کسانی که از بین خلق و پرچم آمده بودند همیشه این مخالفت ها را قوت می دادند و همین وظیفه را داشتند و بس. وقتی که مسئله اتحاد هفتگانه شد حکمتیار صاحب فوراً به خانه استاد سیاف دوید و خود را نزدیک ساخت. در اول ما حیران شدیم این کارها شد همه اعضای حزب خوش بود که اتحاد خوب است و به نفع ماست. ولی یک کرت دیدیم که وضع تغییر خورد و آوازه شد که در کنفرانس اسلامی جهاد به رسمیت شناخته می شود و استاد سیاف به حیث رییس آن مقرر گردید. در این وقت به کل نفرهای حزب امر کرده شد که استاد سیاف و اتحاد را تخریب کنند. بعد از چند روز با همان زرنگی و چالاکی استاد ربانی و مولوی خالص را هم بازی داد و به نام جور کردن یک ائتلاف آنها را هم به استاد سیاف مخالف ساخت و اعلامیه هایی به ضد او نشر کردند و در سخنرانی ها و مجلس های خود به او حرف های ناسزا گفتند. با آن هم مولوی خالص دل نکرد که به حکمتیار ائتلاف کند چون او را در گذشته هم خوب می شناخت. ولی کوشش هایی از هر سو جریان پیدا کرد که اتحاد سه گانه و هفتگانه یکجا شود. انجنیر صاحب که سالهای سال مجددی و افندی را داو و دشنام می داد و نمی ماند که آنها در اتحاد هفتگانه بیابند این دفعه فقط بخاطری که ریاست استاد سیاف و اتحاد را گنود

کند به آنها روی آورد یعنی که بعد از همه دشمنی ها شخصاً بخانه افندی صاحب اسلام آباد رفت و پشت سر او نماز خواند و مهمانی ها زد. وقتی یکی از برادران از وی سوال کرد که انجنیر صاحب نماز تان چطور می شه با خنده جواب داد که یک تکنیک سیاسی است. بعد وقتی که دور ششم مذاکرات ژنیو چالان بود آوازه شد که شوروی ها از افغانستان می براینند و حکومت ائتلافی تشکیل می شود در این وقت انجنیر صاحب در جلسات متعدد به همه ما توصیه کرد که با پرچمی ها و خلقی های کاری نداشته باشید هر کدام پیش شما آمد آن را در بغل بگیرید و این کار به نفع ما و شماسست. در آینده به درد ما می خورد. رفت و آمد افراد از کابل زیاد شد و همه چیز سردرگم معلوم می شد. این موضوعات که خلص آنرا عرض کردم یک تعداد برادران مسلمان ما را هر روز عصبانی می کرد و در آخر برای ما شکی باقی نماند که حزب آلوده شده است و به همین سبب قاضی صاحب محمد امین خان وقاد معاون حزب با یک تعداد برادرهای مجاهد و متعهد از حزب برآمدند و حالا مستقل از حزب حکمتیار صاحب به جهاد دوام می دهند. اگر چه بسیار کوشش شد مقامات پاکستانی به قاضی صاحب سلاح و مهمات ندهند ولی خداوند خودش کارساز است.

این رابطه ها به حدی نزدیک بود که مصارف دفتر و خانه و تمام چیزهای ما را ایران می داد و اعضای حزب با سپاه پاسداران از یک گریوان سر می کشیدند.

تا این جا خلص جریان پشاور و داخل را گفتیم حالا کارهای خارجی حزب اسلامی را هم مختصر مختصر می گویم تا مسلمانان از حقیقت ها باخبر باشند. چطور که بیشتر عرض کردم ابتدای وقت مدرک پولی حکمتیار صاحب لیبیا بود و تا بحال هم این رابطه برقرار است در پهلوی لیبیا وقتی که در ایران انقلاب شد اولین گروهی که خود را پیوند کرد حکمتیار صاحب بود و بعد فهمیدیم که توده ای های ایران در اول وقت مقتدر بودند و حزب را کمک می کردند. این رابطه ها به حدی نزدیک بود که مصارف دفتر و خانه و تمام چیزهای ما را ایران می داد و اعضای حزب با سپاه پاسداران از یک گریوان سر می کشیدند. آن قدر دوستی پیشرفت کرد که بغیر از اعضای حکمتیار صاحب قونسلگری ایران در پشاور به کسی اجازه نمی داد که به ایران سفر کند همه مردم حیران مانده بود که این چه مسئله است. برای ما مردم مسافرت به ایران بسیار آسان بود و خوب پیش آمد می کردند. یک بار مرا هم هوس گرفت که ایران را ببینم. رفتم کوئته و از آنجا با چند نفر رفتیم ایران تقریباً سه ماه در آنجا ماندم و زیاد وقت در دفتر می بودم و خیلی علاقه داشتم که بفهمم باعث ازدیاد دوستی دو طرف چیست. در اول هر چه از ما پت بود فقط دو سه نفر بودند که تا و بالا می دویدند و سرسر می کردند و چند نفر هم صبح می برآمدند و شام می آمدند و در یک کوته تنها می رفتند و بسیار دیر مخفی گپ می زدند و باز به اتاق دیگر می آمدند. این کارها بیشتر مرا به شک انداخت که باید از حقیقت باخبر شوم بالاخره یک روز یکی از آنها را که با هم خویشی زیاد داشتیم و در مکتب ابتداییه صفتی بودیم گوشه کردم که چه خبره است و چرا از ما که عضو حزب هستیم و چند سال جان کننیم پت می کنید. او برایم چشمک زد که چپ باش من برایت به فرصت می گویم. روز بعد مرا به یک پارک دورتر از شهر برد وقت رسمی بود جز چند باغبان کسی در آنجا دیده نمی شد آن وقت مرا قسم داد که به دیگر اعضای حزب یا خارج از حزب نگویم من هم قول دادم. این برادر ما سر جوال را باز کرد و تمام جریان را یک به یک گفت کم بود از شنیدن آن حرف ها جیغ بزنم. چیزهایی شنیدم که در خواب هم باور نمی کردم. خلص که حزب در اول به کمک توده ای ها در آنجا راه پیدا می کند بعد از این نزدیکی استفاده می کند و چند طرفه کار می زند یعنی جریانات روزمره و

احوال را هر روز جمع آوری می کردند، بعد آن را در یک کوله مخصوص تایپ می کردند یک کاپی آن را به بعضی از کشورهای عربی می دادند یک کاپی به نماینده (جاسوس) اسرائیل و یک کاپی هم به کاتب سفارت انگلیس در یکی از بازارهای تهران که از آنجا به سی.آی.ای روانه می شد و از تمام این منبع ها پول زیاد بدست می آوردند. و راپور کارها و زندگی و فعالیت سازمان ها و مهاجرین را در ایران به توده ای ها و سفارت افغانستان می دادند. در پهلوی آن داد و معامله حشیش و هیرویین در دفتر حزب عملی می شد. راستی راستی که وحشت آور بود موهای جانم بلند شد و دیگر طاقت نیاوردم و فردایش باز روانه پاکستان شدم. پس از فاش شدن کارهای توده ای ها و بگیر بگیر آنها وضع حزب هم در ایران خراب گردید و مقامات ایرانی کم کم شک بر شدند و همه کارها معطل ماند آن طور که باز همان برادر ما سال گذشته خبرش کردند و امر داد که بعضی کاغذها که باشند بسوزانند و همه چیز را نابود کنند و فوری از ایران برآیند. بعد اعلان کرد که ایرانی ها پیشنهاد ما را قبول نکردند و حزب دفترهای خود را بسته کرد. به این رقم هم از آن بلا خود را خلاص کرد و هم بعضی عرب ها را خوش ساخت که پول زیاد بدهند. از شما چه پرده کنم که دیگر علاقه من به جهاد کم شد و قصد کردم که باید چند روز در خود پشاور باشم و خود را از دیگر کارها خیر کنم. در جریان پرس و پال و کنجکاوی از دفترها و مجلس های حزب فهمیدم که متخصصین سی.آی.ای هم مثل کی.جی.بی دوست و رفیق حزب بودند و حالا همه می کنند و چند نفر از جمله داکتر فیض الله کاکر به مرکز سی.آی.ای از طرف حزب در امریکا هر وقت در تماس است. در اسلام آباد هم نفرهایی بودند که همیشه به سفارت امریکا می رفتند و گزارش می رساندند به یک نفر دیگر حزب بنام «امان یار» که در جرمنی بوده و وظیفه داده شده که به لندن برود و مصارف دفتر و خانه او را انگلیس ها ذمه وار شده اند و در آنجا هم مرکز تاسیس شده که تقریباً هفت سال می شود در آنجا فعال است و شبکه ها را پیش می برد. در اروپا اول چیزی نبود تنها انجنیر صاحب به سفر اول خود به جرمنی دو میلیون مارک از اشتربیس قبضه کرد و بعد از آن به چند نفری که از باند پرچمی و خلقی دستوری به جرمنی آمده بودند و خود را در جمله حزب اسلامی زده بودند مانند حلیم کریم و کریم پوپل و طوطی خیل و وظیفه می دهد که برای حزب در جرمنی فعالیت کنند این ها این طرف و آن طرف خیزک می زدند اما دفتری موجود نبود تا که در سال ۱۹۸۴ به کمک حزب کمونست آلمان غربی یعنی حزب ویلی برانت و شمیت یک دفتر باز شد و یک نفر بنام مهاجرزاد امیر آن مقرر گردید. حالا باید شما بفهمید که مهاجرزاد کیست و از کجا و چطور به حزب اسلامی و آلمان غرب داخل شده.

چند نفر از جمله داکتر فیض الله کاکر به مرکز سی.آی.ای از طرف حزب در امریکا هر وقت در تماس است. در اسلام آباد هم نفرهایی بودند که همیشه به سفارت امریکا می رفتند و گزارش می رساندند.

عبدالکریم مهاجرزاد بچه مامای جلالر کی.جی.بی معروف است. تازه از فاکولته زراعت فارغ می شود، با پاسپورت رژیم کابل کی.جی.بی به ترکیه فرستاده می شود تا ترکی را خوب یاد بگیرد و بین ترک ها فعالیت کند و دستوری از طرف کی.جی.بی با شبکه های سی.آی.ای در ترکیه هم روابط خوب برقرار کند و از همان راه به رادیوی آزاد اروپا در مونشن معرفی می شود که یک دستگاه تبلیغاتی یهود و سی.آی.ای می باشد از طرف این اداره یک سال لندن می رود که زبان انگلیسی را هم خوب یاد بگیرد و پاسپورت را هم در اپریل ۱۹۸۲ برایش درست می کنند که هر طرف فعالیت کرده بتواند که تا حال هم هر دو پاسپورت یعنی از کی.جی.بی و سی.آی.ای در جیبش می باشد.

چند نفری که از باند پرچمی و خلقی دستوری به جرمنی آمده بودند و خود را در جمله حزب اسلامی زده بودند مانند حلیم کریم و کریم پوپل و طوطی خیل وظیفه می دهد که برای حزب در جرمنی فعالیت کنند.

در لندن هم رقم جاسوسی و خرابکاری اسلام را خوب به او یاد دادند. در آن زمان بغیر از چند نفر محدود کسی در فکر این چیزها نبود و خبر هم نمی شدند که چه گپ هاست. در اول های سال ۱۹۸۴ شنیدیم که مهاجرزاد با آن همه اوصافی که پیشتر گفتیم از رادیوی آزادی به بن آمده بود بنام امر مسئول آژانس مجاهدین خود را معرفی کرده بود و به این نام کارهای حزب اسلامی را پیش می برد و این چه گپ است که آب و آتش و باد چطور یکجا می شود. کی.جی.بی، سی.آی.ای، حزب اسلامی و مهاجرزاد میانجی هر سه در همین وقت هم کدام دفتر و اتاقی نداشتند دفعه‌تاً خبر شدیم که والتر شمیت با اثر سفارش روس ها به تاریخ ۸ مارچ ۱۹۸۴ قراردادی را با او امضا کرده و او را به رسمیت شناخته است و با همان پاسپورت نمبر (۰۳۲۲۱۲۶) که رادیوی آزاد اروپا برایش برابر کرده این مامور زراعت بنام ژورنالیت خود را معرفی کرده و نماینده کل مجاهدین یاد شده بعد از این قرارداد کی.جی.بی آپارتمانی را به اختیارش مانده و کرایه گرفته که شش طبقه دارد مثل قونسلگری های شوروی در خارج و ماهانه بیست هزار مارک کرایه آن است در هر اطاق تلکس و تیلیفون و مخابره و وسایل مختلف نشر و چاپ اعلامیه ها و فتوکاپی ها وجود دارد که در هر ماه مصرف کل آن بیش از چهل هزار مارک مساوی به صدوچهل هزار کلدار می شود یعنی همان قدر مصرفی که ده ها خانواده مهاجر را در هر ماه از گرسنگی و هلاکت نجات می دهد. فقط یک طبقه او را بنام مسجد یاد می کنند تا مردم را بازی بدهند مثلی که ببرک و نجیب قرآن کریم را در تلویزیون می خوانند. کسانی که از این لانه جاسوسی به منبع های خارجی معرفی گردیده اند همه شان معاش می گیرند. یعنی از برادران مخلص و مسلمان که بدلیل همین کارهای ضد اسلامی و افغانی خود را از این ها دور کرده بودند و صف جدا داشتند در اخبار ماه عقرب ۱۳۶۴ «جبهه حق» تمام این مسایل را واضح و پوست کنده نوشتند و رابطه این ها را گفتند ولی هیچ فایده نکرد و حزب آن را به رخ خود نیاورد و مهاجرزاد روز به روز معتبرتر شد. به اثر همین رسوایی سال گذشته وقتی می خواست برای جاسوسی و جمع کردن احوال و خبر به ایران برود در میدان هوایی مهرآباد برایش اجازه ندادند و از همان جا پس روانش کردند. در پهلوی این کار همراه خود حزب ویلی برانت رابطه بسیار خوب درست کرده اند و کریم حلیم و مهاجرزاد این شبکه را پیش می بردند. در هامبورگ یک نفر خلقی دیگر بنام «شیرزاد» که وقتی خود را بچه ترهکی می گفت و پسان در حزب درآمده بود نماینده شده و مصرف دفتر هامبورگ را هم آق مراد تاجر قوم های مهاجرزاد می دهد.

دفترهای حزب در جرمنی فقط مرکز سازمان های جاسوسی شرق و غرب اند به هر دو طرف کله می زنند و از هر دو طرف پول می گیرند.

نتیجه که این دفترهای حزب در جرمنی فقط مرکز سازمان های جاسوسی شرق و غرب اند به هر دو طرف کله می زنند و از هر دو طرف پول می گیرند. ترک و عرب را هم بازی داده اند و پول های شان را به نام جهاد می گیرند ولی به کارهای خود خرج می کنند. مقصد کلی شوروی ها از این مصرف و دفتر اینست که فعالیت تمام افغان ها را در جرمنی فلج کنند و نمانند که مردم یکجا شود به ضد مجاهدین و قوماندان ها به ضد رهبرهای جهاد و به ضد هر کسی که از راستی دشمن روس باشد فعالیت نمایند.

همین طور که حزب از هر طرفی یعنی از چپ و راست و کی.جی.بی و سی.آی.ای و قذافی و ویلی برانت و اخوان المسلمین استفاده می کند همین قسم در پاکستان هم از پارتی های مختلف کار می گیرد جماعت اسلامی پاکستان را به واسطه قاضی حسین از خود کرده که منشی جماعت اسلامی است و از مردم قبایل سرحدی است و از خویش و قوم نزدیک اجمل ختک و دوست او می باشد. تمام کمک های جماعت اسلامی به حزب داده می شود و دیگر تنظیم ها را تخریب می کند در عین زمان با پیپلی ها که مخالف جماعت اسلامی است رابطه بسیار خوب از سابق دارد از این باب کارهای حزب در پاکستان خوب سربراه است. در هر دفتر و اداره حتماً نفر این دو پارتی موجود است و به نام حزب اسلامی کارها را زود اجرا می کنند. یکی از دیگر خود خیر ندارند این پروگرام ها فقط بعد از آمدن میرهکی سربراه شد و از همین چینل هاست که سلاح های زیاد را هم حزب می گیرد.

همه چیز فقط به خاطر این می باشد که حکمتیار صاحب هر رقم که می شود یک بار به تخت ترهکی و امین بنشینید و نقشه امین خاین را که گفته بود یک میلیون نفر در افغانستان به کار داریم و بس همان را عملی سازد. مقصد اصلی حزب اینست که دیگران به هر وسیله ای که شود از بین بروند یا بدنام شوند و آینده کل بدست حزب باشد و با خلقی ها پرچی ها حکومت مشترک بسازد. تا به الحال خیلی سلاح و مهمات را در داخل ذخیره و دفن کرده اند و یک مقدار سلاح های خفیه را هم به پیپلی ها داده اند و پول زیاد کمایی کرده اند. با چین و هندوستان هم حزب رابطه بسیار خصوصی و محکم دارد و بعضی معلوماتها را از راه نفرهای حزب در دهلی به آنها می رساند مخصوصاً رقم و جاهای سلاح و تربیه عساکر پاکستان را همه به آنها معلومات می دهد و پول می گیرد. پس از قدرت گرفتن نجیب حزب کارهای خود را خوب جمع و جور کرده و دست و پا زدن ها بسیار شده. بیشتر از هر کار باز پلان ترور قوماندانها و بدنام کردن دیگران سردست گرفته شده و اسلام و همه چیز فقط به خاطر این می باشد که حکمتیار صاحب هر رقم که می شود یک بار به تخت ترهکی و امین بنشینید و نقشه امین خاین را که گفته بود یک میلیون نفر در افغانستان به کار داریم و بس همان را عملی سازد و آن وقت یک حکومت ستالینی را زیر نام اسلام جور کند و رقیب های خود را سر به نیست نماید. تا حال یکی دو بار انتخابات در حزب همه را بازی می دهد و هر وقت هم خودش است و کسانی را که خودش خوش می کند و موعظه هم می کند که کاندیدشان در انتخابات اسلامی نیست که مبارزه کند گناهکار است و به همین رقم فقط در غم خود است که باید تا آخرت هم امیر باشد. همان چند نفری را که می فهمد مهم است و زور دارند خوش نگاه می کند شورا هم از همان هاست و قدرت و پیسه همه چیز ولی بیچاره هایی که خون می دهند و خانه و زندگی شان برباد رفته است و چیزی گفته نمی توانند آنها را به وعظ و تهدید چپ می سازد. این بود خلص موضوعی که ما از نزدیک آن را دیدیم و دل ما به درد آمد و گردن خود را پیش خدا و رسول (ص) خلاص کردیم. دل تان باور می کنید یا نی. اگر هیچ چیز باورتان نمی شود عکسهای حکمتیار صاحب و بوتو را که یکجا روزنامه جنگ پاکستان زمستان گذشته چاپ کرد بخوانید و بفهمید که گپ ها چیست!!

گرفته شده از: سایت "حزب همبستگی افغانستان"